

دلیل اشتهار «میکونوس» چیست؟

منافع متضاد محافل امپریالیستی مختلف برخورد پیدا کرده بنظر می‌رسد که به گره کوری بدل شده که باین سادگی‌ها قابل گشودن نباشد. این است دلیل اشتهار رستوران «میکونوس»، قرار گرفتن در چهارراه منافع متضاد امپریالیستها. رهبران حزب دموکرات کردستان ایران قصد داشتند پس از شرکت در کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در رستوران «میکونوس» با بخشی از رهبران اپوزیسیون ایران به تبادل نظر سیاسی بپردازند. رژیم ایران که از قبل از تجمع آنها مطلع بود با تدارک قبلی توانست آنها را به قتل برساند. قاتلین که از ملیتهای مختلف تشکیل می‌شدند ولی زیر نظر مامور جمهوری اسلامی آقای «کاظم دارابی» کار می‌کردند موفق به فرار گردیدند. دولت آلمان که روابط بسیار حسنه‌ای با جمهوری اسلامی دارد سعی کرد با ادامه در صفحه ۷

«میکونوس» رستوران کوچکی در یکی از محلات برلین غربی بود. نه کسی «میکونوس» را می‌شناخت و نه کسی می‌دانست که صاحب آن یک ایرانی است. مانند صدها رستوران بی‌نام نشان دیگر. از سپتامبر سال ۱۹۹۲ چنین بنظر می‌رسد که این رستوران گمنام به معروفیت جهانی دست یافته است چون نامش در تمام مطبوعات جهان و بویژه مطبوعات اپوزیسیون ایران بازتاب وسیع و مستمر یافته است. دلیل این معروفیت این است که در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۹۲ در رستوران «میکونوس» در شهر برلین در آلمان چند تن از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران و مترجم آنها که مهمان حزب سوسیال دموکرات آلمان بودند بدست تروریستهای جمهوری اسلامی ترور شدند. و دولت آلمان سعی دارد مسئله را بدون بمیان کشیدن پای جمهوری اسلامی فیصله دهد. از آنجا که این حادثه با

ماهنامه

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۲۴ - مهر ۱۳۷۵

درگذشت یک مبارز

مطلع شدیم که رفیق مبارز حسن پورتنی آذر بطور ناگهانی در سن ۴۷ سالگی در اثر عارضه قلبی درگذشت.

در دفتر یادبودی که در مراسم بزرگداشت وی برای نگارش خاطرات، یادها، همدردیهای رفقا، دوستان و مدعوین گشوده بودند از طرف دبیران کنفدراسیون جهانی چنین می‌خوانیم. «حسن آذربایجانی بود و در شهر قهرمانپور تبریز در تاریخ ۱۳۲۸/۳/۱۴ متولد شده بود. وی پس از آمدن بخارجه به صفوف «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی» پیوست و علیه رژیم تبهکار پهلوی برای آزادی و استقلال ایران به مبارزه پرداخت. وی از جمله کسان نادری بود که در تظاهرات بیست هزارنفره فرانکفورت علیه شاه و در دفاع از مبارزات خلقهای قهرمان ایران، به علت فعالیت چشمگیر و قد رشیدی که داشت مورد توجه و حمله پلیس واقع شد و دستگیر گردید. پلیس آلمان بقدری در ماشین پلیس وی را کتک زد و با باتوم سرش کوبید که وی مجبور شد برای حفظ جان خود دستهای خود را حافظ سرش کند و در نتیجه آن انگشتان دستش شکست. وی را با همان حالت مضروب در زندان نگاهداشتند. حسن این ناراحتی توام با درد را همیشه با خود حمل می‌کرد. آنگاه پلیس از وی شکایت کرد و سالها به جرم داشتن «سوء پیشینه» برای تمدید اقامت و دریافت حق اقامت در آلمان، با مشکلات عدیده روبرو بود. وی هیچگاه از این عمل خود پشیمان نبود. حسن همواره به اساس ایده‌های خود وفادار باقی ماند و چهره انسانی خود را حفظ کرد. قلب بزرگ وی برای همه می‌تپید و ما یاران وی کمبود این تپشها را با گوشت و پوست خود حس می‌کنیم.»

ادامه در صفحه ۵

پیام به کانون زندانیان سیاسی

در صفحه ۴

روسی‌گری کودکان قاعده نظام سرمایه‌داری است

یابد. بهمین جهت عمل لواط در ممالکی که آزادی جنسی وجود ندارد بطور وسیعی رایج است. در ممالک اسلامی، بویژه در افغانستان، ایران و ممالک عربی ما با این پدیده روبرو هستیم. لازم به توضیح نیست که مردم ایران از حجره‌های آخوندها چه پیش و چه پس از انقلاب داستانها نقل می‌کردند و می‌کنند و در مورد آنها لطیفه‌های بی‌شماری ساخته‌اند.

این بیماری وابسته به نظامهای اجتماعی گوناگون نیست. بیمار جنسی هم در سوسیالیسم یافت می‌شود و هم در سرمایه‌داری.

ولی سرمایه‌گذاری برای سود جوئی و کسب سود حداکثر در عرصه تجارت و معامله با سوء استفاده جنسی از کودکان فقط مختص نظام سرمایه‌داری است. این دیگر بیماری جنسی نیست. پدیده عادی جامعه سرمایه‌داری، بیماری جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه مانند آب که به سمت گودی سرازیر است، به سوی عرصه‌هایی می‌رود که بهترین سود را نصیب مالکان خود کند. سرمایه همه چیز را به کالا بدل می‌کند، سرمایه فاقد وجدان است و زمانی که حس می‌کند از راه تجارت جنسی با کودکان، بر حشمت افزوده می‌گردد، به این سمت حرکت می‌کند. «بورژوازی هر جا که بقدرت رسید... بین آدمیان پیوند

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسند و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، بهمان اندازه یابوه سرائی‌های بورژوازی در باره خانواده و پرورش و روابط محبت‌آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند» (بیانیه حزب کمونیست، کارل مارکس و فریدریش انگلس، متن فارسی، ص ۶۳).

روزنامه‌ها خبر دادند که در ۲۸ اوت ۱۹۹۶ در شهر استکهلم در کشور سوئد برای اولین بار کنگره جهانی بر ضد بهره‌کشی جنسی از کودکان تشکیل شد. در این کنگره نمایندگان محترم ۱۳۰ کشور جهان، همراه با ۱۲۰۰ شرکت‌کننده حضور داشتند و طبق معمول همه کنگره‌ها که ما به خاطر داریم، انزجار شدید خود را از سوء استفاده جنسی از کودکان ابراز نمودند. کنگره تصمیماتی اتخاذ کرد که هیچ کشوری را موظف به انجام آن نمی‌کند و بزبان دیگر تصمیمات انسانی آن برای لای جرزد دیوار خوب است.

تجاوز جنسی به کودکان که بی‌دفاع‌ترین قربانیان متجاوزین هستند مسلماً یک بیماری است. این بیماری می‌تواند در ممالکی که تبعیض جنسی وجود دارد و روابط جنسی زن و مرد قبل از ازدواج با شلاق پاسخ داده شده و یا به «بی‌آبرویی» منجر می‌گردد، شیوع

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

روسی‌گری...

دیگری، جز پیوند نفع صرف و "قدینه" بی‌عاطفه باقی نگذاشت... وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و بجای آزادیهای بیشمار عطا شده یا از روی استحفاظ بکف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه‌ای را رایج گردانید". (بیانیه حزب کمونیست ص ۳۸).

پیدایش سازمانهای مافیائی که کودکان دختر و پسر به سنین رشد نرسیده را از خانه و کاشانه خود ربوده و به اقصی نقاط جهان برای تمتع پولداران و یا بیماران جنسی می‌برند، کودکانی که از نعمت محبت پدر و مادر محروم شده و وسیله کسب سود حداکثر قوادان هستند، ظهور باندهای موجود سازمانیافته برای عرضه روسپیگری کودکان در جهان، تهیه عکسهای لخت آنها و دادن آنها به مشتریان محترم تا قربانیان خود را از قبل انتخاب کنند، اتفاقی نیست. این سازمانهای مافیائی مکمل همان شرکتهای تولیدی و سرمایه‌گذارهای امپریالیستی هستند که با تشدید و استثمار و اسارت خانواده‌ها در مراکز تولیدی با بیش از ۸ ساعت کار در روز، خانواده‌ها را متلاشی کرده، بچه‌های آنها را به کوچه بازار کشیده و مجبورشان می‌کند که برای سیر کردن شکمشان به این خفت تن در دهند. نونهالانی که باید در مدارس درس بخوانند، به نیروهای فعال اجتماعی بدل شوند، با دنیائی در کودکی خود آشنا می‌شوند که تفکر به آن بر اندام هر انسان شرافتمندی عرشه می‌افکند. آنها تا دم مرگ باید وسیله تمتع بیماران جنسی باشند. طبقات حاکمه کشورهایی نظیر تایلند، فیلیپین، برزیل از این راه صاحب میلیونها دلار ارز می‌گردند. در سریلانکا تعداد کودکانی را که در این نوع تجارت از وجودشان استفاده می‌شود به ۱۷,۰۰۰ در فیلیپین ۶۰,۰۰۰ و در تایلند حداقل به ۲۰۰,۰۰۰ و در هندوستان به ۴۰۰,۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند. در آمریکای لاتین بیست میلیون کودکی که به سن دبستان رسیده‌اند برای تامین زندگی خود و خانواده‌شان به کار مشغولند و ۲۰ درصد درآمد خانواده‌های خود را تامین می‌کنند. تنها در برزیل از ۷ میلیون کودکان خیابانی تعداد ۵۰۰,۰۰۰ نفر دختر خردسال از طریق خود فروشی به توریستهای اروپائی و ممالک غنی سدجوع می‌نمایند. از این تجارت سیاستمداران و دستگاه فاسد دولتی در آمد سرشاری دارند. بر اساس آمار در مطبوعات برزیل ۸ درصد در آمد پلیس از گفتن حق و حساب از این

کودکان خردسال تامین می‌شده است. فقر و تباهی زندگی عده‌ای، مایه ثروت عده دیگر و فخر و آبروی "طبقات داراست. توریسم جنسی به یک واژه آشنا و مشتمل‌کننده بدل شده است. تاجران سکس راههای فروش آنرا هر روز متنوعتر می‌گردانند. در کاتالوگهای شرکتهای مسافربری توریستی می‌توانید از جمله چنین آگهی‌هایی سرشته‌ای را مطالعه کنید: "این مهمانسرا فقط به مجردها توصیه می‌شود". "یونیسف UNICEF" اعلام کرده است که دو میلیون کودکان خردسال قربانیان تجاوز جنسی هستند، پورنوگرافی کودکان، فیلمهای همخوابگی با کودکان که باید با سرمایه‌های کلان تهیه و در سراسر جهان با تلاش شبکه وسیع توزیع، پخش شده باشد یکی از پولسازترین عرصه‌های تجارت جهان است. دبیرکل یونیسف آقای "کارول بلامی Carol Bellamy" اعلام کرد که در این فاصله تجارت با روسپیگری کودکان یک "تجارت میلیاردی" است. ایشان در نطق افتتاحیه خود گفتند که هر روز بیش از پیش کودکان کم سن و سال قربانی روسپیگری، و تجار حرفه‌ای تجارت کودکان می‌گردند. گناه این امر بگردن فقر روبافزایش در بسیاری کشورهای جهان است. این امر بویژه در کشورهای اروپای شرقی رواج فراوان یافته است. آقای "رون اوگرادی Ron O Grady" فاش ساخت که "صنعت سکس کودکان" بمثابه یک شاخه صنعتی نو ظهور پدید آمده است. وی اضافه کرد: "هرگاه ما جهانی را بپذیریم که در آن کودکان چون کالا در فروشگاهها خرید و فروش می‌شوند محق نیستیم خودمان را متمدن بنامیم". ولی ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن تنها قانون بیرحمانه پول حکم می‌راند و این قانون می‌گوید که پول به جایی می‌رود که پول می‌آورد. از قدیم گفته‌اند که پول پول می‌آورد و پول وجدان ندارد. سرمایه برای انباشت و تراکم خود هرگز نمی‌پرسد که چند صد خانواده را نابود می‌کند بلکه می‌پرسد که کجا پول بیشتری نصیبش می‌شود و امروز این امر در عرصه تولید صنعت سکس کودکان تحقق یافته است. اگر نابودی زندگی کودکان برای برخی حادثه‌ای تکان دهنده است برای برخی دیگر منبع سرشار ثروت محسوب می‌گردد. امروز اتفاقاً در فروشگاهها و شعبات پخش ویدئو، این فیلمهای مبتذل در دسترس همگان قرار دارد و علیرغم این سرمایه‌داری خود را متمدن می‌داند و مثنی نادان یا خود فروخته برای این نظام سنگ بسینه می‌زند. سرمایه‌داری اخلاق انسانی ندارد، وی ناموسش را در محراب کسب سود بیشتر قربانی

می‌کند.

آقای "کلاس کینکل Klaus Kinkel" وزیر امور خارجه آلمان سوء استفاده جنسی از کودکان را "مشتمل‌کننده و ردیالانه" خواند. وی اعتراف کرد که تنها در آلمان درآمد سوداگران پورنوگرافی کودکان بالغ بر ۱۰۰ میلیون مارک است. وی پس از این توضیحات درخواست کرد که ممالک جرایم سنگینی برای این نوع تجارت قائل شوند در حالیکه خود وی بهتر از هر کس دیگری می‌داند که جرایم سنگین شامل کسانی می‌شود که عامل اجرایی و ولی تجارت کودکان، برای تمتع جنسی، با سالی ۱۰۰ میلیون مارک درآمد، دهان هر سرمایه‌داری را آب می‌اندازد و شبکه جهانی این تجارت را دست نخورده می‌گذارد. مگر جرایم شداد و غلاظ در مورد شبکه‌های گسترده قاچاق تاکنون توانسته است این غده سرطانی را نابود سازد؟ جرایم سنگین در ممالک دنیای سوم منجر به نابودی تجارت با کودکان خردسال نمی‌گردد، بلکه برعکس دست مراجع قانونی و اجرایی این کشورها را برای گرفتن رشوه و سند سازی و شانثار و حتی پرونده‌سازی برای انسانهای بی‌گناه از راه کسب درآمد بیشتر باز می‌گذارد.

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بند نقش ایوان است.

در سال پیش کنگره‌ای برای ممانعت از کار خردسالان بوجود آمده بود که در آن نمایندگان محترم ممالک جهان انزجار بی حد خود را از استثمار نیروی کار کودکان که به صرفه سرمایه‌داری است ابراز داشتند ولی از آن تاریخ تاکنون نه استثمار از میان رفت و نه بر بهره‌کشی از کار کودکان نقطه پایانی گذارده‌اند و امسال کنگره دیگری برای ممانعت از روسپیگری کودکان خردسال برگزار می‌کنند و مسلم این است که در سالهای بعد این کابوس وحشتناک در زمینه‌های دیگر تکرار می‌گردد زیرا مسبب فقر و بدبختی انسانها، کار کودکان خردسال و یا روسپیگری آنها مناسبات حاکم سرمایه‌داری است و این خطابه‌های عریض و طویل در دفاع از کودکان تا همراه با نفی مناسبات سرمایه‌داری نباشد پیشیزی ارزش ندارد. زیرا تنها این مناسبات ناعادلانه و غیر انسانی است که علت و العلل همه این جنایتهاست. در دنیائی که با پول همه کار می‌شود کرد برای بدست آوردن پول همه کار می‌کنند. این همواره منطق خشن سرمایه‌داری بوده و باقی خواهد ماند و کودکان و زنان زحمتکش از اولین قربانیان این نظام خون‌آشام و ظاهر فریب هستند.

به آنها که...

امروز با اتکاء به همین زمینه فکری است که در آلمان تاریخ را در دفاع از هیتلر و اینکه تاریخ فاتحین تاریخ دروغ‌هاست و نباید از جانب ما پذیرفته شود می‌نویسند. کم نیستند روشنفکران، سیاستمداران، قضات عالیمقام، نظریه‌پردازان نازی که از "دروغ بزرگ آشویتس" سخن می‌گویند و کشتار یهودیان آلمان و اروپا را غیر واقعی و ساخته پرداخته محافل جهانی یهود می‌دانند. بسیاری به نفی ماشینیم آدمسوزی در آلمان می‌پردازند که نازیها آنرا تا حد یک نظام بی‌عیب و نقص آدمکشی تکامل دادند.

در کنار این استدلالات از جمله می‌گویند نباید به هیتلر مغرضانه برخورد کرد و تاریخ را تحریف نمود. درست است که هیتلر به تجاوز پرداخت و دیکتاتوری در آلمان مستقر ساخت و گردن کمونیستها و سوسیال دموکراتها را برید ولی آیا هیتلر یک کار درست هم نکرد و هر چه بود دروغ و دغل و جنایت بود. این برخورد منصفانه به تاریخ نیست. مثلاً همین اتوبانهای آلمان را بگیریم، مگر این‌ها را هیتلر نساخت. همین موشک‌ها را بگیریم، مگر این را هیتلر نساخت. همین موج ماوراء کوتاه رادیونی را بگیریم، مگر این را در زمان هیتلر بکار نگرفتند. مگر صنایع عظیم آلمان، صنایع کشتی‌سازی، زیردریایی‌سازی، فولاد سازی، اتومبیل‌سازی نظیر "فولکس واگن" (ماشین خلق) از خدمات هیتلر نیست؟ مگر هیتلر بیکاری میلیونی را از بین نبرد، گرسنگی را نابود نکرد؟ مگر برای نابودی بیسواد مبارزه نکرد، مگر نه این بود که ما همه با اطمینان درهای خانه خود را باز گذارده به تفریح می‌رفتیم و دزدی‌ای در آلمان صورت نمی‌پذیرفت، مگر امنیت زمان هیتلر کم چیزی بود و فوراً برای اینکه خاطر شما مکلر نشود و احتمالاً حالت تهوع به شما دست ندهد، اضافه می‌کنند که البته و صد البته نباید کارهای بد هیتلر را نیز فراموش کرد ولی تاریخ‌نویسان با وجدان باید خدمات هیتلر را نیز ببینند و به آن ارجح نهند. این نیز یک نوع بررسی تاریخی است که بتازگی مد شده است. بررسی متافیزیکی تاریخ، دیدن درخت و ندیدن جنگل، دیدن اتوبان و ندیدن تئوری نژاد پرستانه نازیها که برای به رقیب کشیدن بشریت و حفظ نژاد برتر ژرمنی فعالیت می‌کردند تا بورژوازی آلمان قادر شود با گوشت دم توپ کردن مردم آلمان بازارهای فروش و منابع اولیه را از دست سایر امپریالیستها بویژه انگلیس و آمریکا و فرانسه بدست آورد. پیشرفتهای پزشکی آلمان را دیدن و ندیدن اینکه این پیشرفتهای قیمت آزمایشهای علمی بر روی انسانهای زنده که درد را احساس می‌کردند انجام می‌شد، این نگرش تاریخی دیدن تاریخ با چشمان بسته است. "هایل" هیتلر را شنیدن ولی ناله‌های اسرای شوروی، کمونیستهای

فرانسوی، کودکان یهودی را که موضوعات آزمایشهای پزشکی بوده و از آنها بعنوان خوک آزمایشگاهی استفاده می‌کردند، ندیدن فقط یک نابینائی تاریخی نیست، ناشنوائی تاریخی نیز هست. ماهیت را ندیدن، و به ظواهر پرداختن، در سطح ماندن و به عمق نرفتن، کل را ندیدن و به جزئیات پرداختن، کشاندن نسلی به بیراهه و سردرگمی است که در آینده نیز می‌تواند طعمه گرگان گرسنه تاریخ شود.

همین نوع بررسی تاریخی را برخی سرخوردگان سیاسی بعنوان کشف جدید خود به عرصه ایران آورده‌اند و می‌خواهند با آن نقش سلسله‌ننگین پهلوی این عوامل امپریالیسم در ایران را که استقلال و حاکمیت ملی ما را بر باد دادند و ده‌ها سال با تاراج ثروت ملی ایران در پای منافع امپریالیستها کشوری فقیر بجای گذارند که هنوز که هنوز است از تولید تک محصولی رنج می‌برد، دگرگون جلوه دهند. هر کس که دو روزی با بررسی علمی تاریخ سرورکار پیدا کرده باشد می‌داند که نقش رضاخان قلدر و پسر خانش محمد رضا شاه را نمی‌توان از روی آسفالت جاده دروازه قزوین تعیین کرد. نقش این دو دزد سرگردنه را که هنوز از دستبرد به خزانه ملت ایران ارتزاق می‌کنند باید در مقطع تاریخی آن دوران، پیدایش کشور سوسیالیستی شوروی، نقش جهانی امپریالیسم و مهره‌هایش، نیاز سرمایه‌داری جهانی در حفظ نظام فئودالیسم و سپس نابودی این نظام برای دامن زدن به توسعه اقتصاد سرمایه‌داری و... مورد ارزیابی قرار داد. این یک بررسی همه‌جانبه تاریخی و علمی است، کسی که در بررسی تاریخی قطب‌نمای خود را از دست بدهد ناگزیر اراجیف می‌گید و مجبور است مبارزه محمد رضا شاه را با خمینی تأیید کند ولی در مقابل چپالوسی محمد رضا از آیت‌الله بروجردی و یا چرب کردن سیل آیت‌الله کاشانی و یا امام جمعه تهران و شریعتمداری و... که از آنها برای سرکوب مبارزات مردم و تحمیل آنها سود می‌جست دچار سرگیجه شود. مگر همین محمد رضا شاه نبود که سپاه دین به در و دهات می‌فرستاد. ضربه هولناکی که ۱۸ سال رژیم آخوندی بر فرق عده‌های زده است مانع تفکر درست آنهاست. آنها هنوز از گیجی این ضربه بدر نیامده‌اند.

برخی حتی پسر به تاج و تخت نرسیده محمد رضا شاه را از همان نسل جدید می‌دانند که در هنگام کوتای ۲۸ مرداد حتی نطفه‌اش نیز شکل نگرفته بود و لذا نمی‌توان وی را به جرم اشتباهات پدر به باد انتقاد گرفت.

ولی اساساً چرا باید پسر محمد رضا شاه ادعای پادشاهی ایران را داشته باشد. کدام منطقی این را می‌پذیرد. چرا مردکی که حتی نمی‌خواهد زحمت بررسی تاریخ ایران را بخود بدهد و به صراحت بگوید

که باید از تاریخ ایران آموخت و کودتای خائنه ۲۸ مرداد را که بدست امپریالیسم آمریکا صورت گرفت، محکوم کرد، لیاقت رهبری ملت ایران را دارد؟ این مردک با تاریخ ایران غریبه است. از خدمات کورش کبیر دم می‌زند که هزاران سال قبل از وی می‌زیسته است و نسبتی هم با وی ندارد، ولی از خیانت‌های پدرش که تاریخ معاصر مملکت ماست صحبت نمی‌کند و آنوقت مستی پیدا می‌شوند که میخواهند به این بهانه که این مردک از نسل دوم است آب طهارت به سرش بریزند و جهل بتاریخ را با هدف تبرئه وی توجیه کنند. اگر "ماندلا" در افریقای جنوبی به این شیوه استدلال ایمان داشت، شاید هیچگاه بر سریر قدرت تکیه نمی‌زد و اجازه می‌داد تا درجه تکامل افریقای جنوبی را از روی تعداد مستراح‌های نو ساز سر راه "دماغه امید" تا "ترانسوال" تخمین زنند. عده‌ای واقعا سوراخ دعا را گم کرده‌اند و نمی‌بینند که چگونه سلطنت طلبها از روی شعف برایشان دست می‌زنند.

رنگ باختگان...

سرمایه‌داری است؟ آیا این بی‌توجهی به حقوق انسانها ناشی از این است که جناح "عوضی" در ممالک سرمایه‌داری بر سرکار است و اگر چنانچه در انتخابات نوع پلورالیستی بعدی جناح و یا حزب مخالف بر سر کار آید نان همه کرم می‌شود؟ چقدر باید خود را به نفهمی زد تا هنوز که هنوز است در مدح سرمایه‌داری انساندوست قلم زد. کجاست در این دنیای سرمایه‌داری آن کشور مشخصی که شامل این قانونمندی ذکر شده در بالا نمی‌شود؟ پس چرا روشنفکران ایرانی از کنار این حقایق روشن می‌گذرند و آنرا به روی خود نمی‌آورند؟ آیا آنها نایب‌اند؟ نادان‌اند و یا نان را به نرخ روز می‌خورند؟

در اینجا به خصوص روی سخن ما به شیفتگان نظام دموکراتیک سرمایه‌داری است که هفته‌ها صدها تن کاغذ صبور را در دفاع از این نظام بربرمنش سیاه می‌کنند و آنرا مترادف با تمدن و آسایش انسانها نشان می‌دهند. اگر واقعاً چنین است و این اعمال امپریالیستها از ماهیت آنها سرچشمه نمی‌گیرد، چرا یک نمونه در تاریخ وجود ندارد که امپریالیستها برای دفاع از دموکراسی و آزادی و تحقق حقوق بشر از منافع اقتصادی و سیاسی خود گذشته باشند. این ول معطل‌های دموکرات، در واقع خودشان نیز بحرف خودشان اعتقادی ندارند ولی زمانه طوری می‌گردد که روشنفکر نان به نرخ روز خور، دیگر دنبال "مد" مارکسیست لنینیست نمی‌رود، بلکه خود را در میدان "مد" بورژوازی با "مد" دیگری که "دموکراسی" ادامه در صفحه ۶

یادداشت‌های زندان...

هستند. دادستانی، خوابگاه پاسداران و غیره. کمی جلوتر بیمارستان و بعد از آن بند ۲۰۹. بندهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ به ترتیب در کنار یکدیگر و در کنار آنها ساختمان قدیمی اوین و در انتها آموزشگاه. بعدها نیز آسایشگاه به آنها اضافه شد. و این مجموع اطلاعاتی بود که در طول مدتی طولانی توانستم بدست آورم.

حدود یکی دوساعتی در ماشین و در هوای آزاد منتظر شدم. سعی می‌کردم فکری به خود راه ندهم، ولی مدام در این فکر بودم که «آیا لو رفته‌ام؟». چشم‌بندم را کمی بالا زدم تا اطراف را بهتر ببینم. در همین موقع باران ناسزا همراه با کتک باریدن گرفت و بعد پاسداری دستم را گرفت و به دنبال خود کشید. بعد از طی مسافتی نه چندان طولانی وارد یک ساختمان شدیم. نمی‌دانستم کجا هستم. به عمد به اینجا و آنجا

برده می‌شدم تا موقعیت مکانی را تشخیص ندهم. بعدها دانستم در بند ۲۰۹ هستم. بالاخره در اتاقی روی یک صندلی نشستم. پاسدار گفت: همین جا بشین! و لحظه‌ای بعد با آمدن بازجو، سؤال و جواب شروع شد. نام، نام فامیل و... بعد از پرکردن فرمی که مشغولش بود، خودکار را کنار گذاشت، دیگر صدای نوشتش نمی‌آمد. سکوت همه‌جا را پر کرده بود؛ همان‌جا نشسته بود. سنگینی نگاهش را حس می‌کردم. بدون مقدمه شروع کرد: خوب پس وقت‌کشی می‌کنی؟ نمی‌خواهی حرف بزنی. احمق! فکر می‌کنی ما نمی‌دانیم کی

هستی؟ ما همه چیز را می‌دونیم ولی می‌خواهیم خودت بگی تا جرمت کمتر بشه. بلوف نمی‌زد. خیلی زود این را متوجه شدم، ولی آن موقعی هم که خود همه چیز را می‌دانند، ترجیح می‌دهند خود شخص حرف بزند تا شاید مسائل جدیدی را در مورد خودش و یا کس دیگری کشف کنند. از کی نشریه می‌گرفتی؟ از؟ مسولت بود؟ برادر مسئول چیه؟ با گفتن این جمله چنان کشیده‌ای زیر گوشم نواخت که همراه با صندلی افتادم روی زمین و بعد با پوتین لگدی توی سرم کوبید. سریع از روی زمین بلند شدم تا لگد دیگری توی سرم نزنند، سرم گیج می‌رفت و گوشم زنگ می‌زد. چند لحظه‌ای گذشت و دوباره به آرامی گفت: کار خودتو به زیرزمین نکشون. دلم برات می‌سوزه. فکر می‌کنی چون هیکت گنده است، طاقت کابل را داری؟ بدبخت اگر یک روز آویزونت کنم که مادرت را هم لو می‌دی. به خودم گفتم فکر می‌کنی اینجا گود زنبورک‌خانه است، که این چنین رجزخوانی می‌کنی.

می‌خواهی را بیاورم اینجا تا همه چیز را بگه؟ یک دفعه انگار که مرا برق گرفته باشد، سر جا خشکم زد. اگر درست بگوید، پس لو رفته‌ام. انگار که یک سطل آب سرد رویم ریخته باشند. ولی اصلاً به روی خودم نیاوردم و گفتم: کیه؟ والله من هیچکاره‌ام، فقط

ادامه در صفحه ۶

پیام همبستگی به کانون زندانیان سیاسی در استکهلم

به مناسبت شب بزرگداشت خاطره بخون خفتگان شهریورماه ۱۳۶۷

در ۳۰ اوت سال جاری مراسمی در شهر استکهلم از سوی «کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید» به مناسبت خاطره زندانیان سیاسی‌ای که در شهریور ۶۷ به خاک و خون افتادند، برگزار گردید. در این مراسم بیش از ۲۵۰ نفر از هموطنان ایرانی مقیم استکهلم شرکت داشتند. شرکت‌کنندگان در کنار برنامه‌های بسیاری که ارائه شد، شاهد سخنان کودک ۱۲ ساله‌ای بودند که خود در زندان رژیم متولد شده است. او از آن‌چه هنوز به یاد داشت و از خاطرات خود سخن گفت و از جنایات و وحشی‌گری‌های رژیم جمهوری اسلامی پرده برداشت.

او پس از پایان سخنان پرشورش مورد تشویق و کف‌زدن‌های ممتد حضار قرار گرفت.

از سوی سازمان‌های انقلابی و دموکراتیک بسیاری و از جمله حزب کار ایران و سازمان کارگران مبارز ایران، پیام‌های همبستگی به مناسبت برگزاری این شب ارسال گردید.

باشد تا با برگزاری و تداوم این نوع اعتراضات سیاسی و بسیج افکار عمومی در دفاع از زندانیان سیاسی ایران، در افشای این رژیم خونخوار بکوشیم.

متن پیام ارسالی

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

رفقا!

تاریخ بشری همواره حاکی از مبارزات زحمتکشان و توده‌های ستمدیده می‌باشد. آنجا که زور هست، مبارزه هست. آنجا که بندی است، تلاشی است برای رهایی از بند. تاریخ میهنمان ایران نیز گواه صادقی بر این حکم می‌باشد. دیدیم که چگونه توده‌های ستمکش ارتجاع محمدرضاشاهی را سرنگون نموده و به زباله‌دانی تاریخ فرستادند، همان ارتجاعی که فرزندان صادق این مرز و بوم را سالها به بند می‌کشید، شکنجه می‌نمود و تیرباران می‌کرد.

رژیم ارتجاعی و سیاه جمهوری اسلامی ایران نیز در تاریخ جنایات خود نشان داده است که به زندانیان سیاسی همانند رژیم خودفروخته پهلوی، به مثابه گروگان می‌نگرد و هر زمان که اراده کرد، می‌تواند آنان را بصورت فردی و یا جمعی به قتل برساند. از این رو دفاع از زندانیان سیاسی از هر طریقی که ممکن باشد، وظیفه بزرگ همه انسان‌های آزاده و نیروهای دموکرات و انقلابی است.

رفقا!

امروز در ایران موج نارضایتی عمومی همواره دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرد. رژیم جمهوری اسلامی با سیاست مخرب داخلی و خارجی‌اش، با شیوه‌های تروریستی و فاشیستی که در برخورد با توده‌های مردم بکار می‌برد، نمی‌تواند مبارزه توده‌های مردم را برنیاورد. در برابر این موج نارضایتی و عمق بحران سیاسی - اقتصادی، رژیم خود را ضعیف می‌بیند و ناگزیر به آدمکشی دست می‌زند تا شاید توده‌های مردم را در هراس اندازد و جلوی موج اعتراضات را بگیرد. جمهوری اسلامی می‌ترسد، چون می‌بیند، هر روز که میگذرد نظام گنبدیده اسلامی‌اش به پرتگاه نیستی نزدیکتر می‌شود. جمهوری اسلامی می‌ترسد و لذا می‌کوشد کارگران و زحمتکشان را با سرکوب فاشیستی و بستن به گلوله و با قتل عام زندانیان سیاسی بترساند. اما نیروی کارگران و زحمتکشان را با هیچ سلاحی و از همه مهمتر با سلاح ترور و ارباب، نمی‌توان درهم شکست. در مبارزه امروز گروهی از پای درمی‌آیند، فردا گروه‌های دیگر جای آنان را پر می‌کنند و نبرد تا پیروزی نهایی ادامه می‌یابد.

جانباختگان شهریور ۱۳۶۷ مانند دیگر فرزندان خلق در بارگاه خلافت ولایت فقیه به زانو درنیامدند و ایستاده مردند، جان تسلیم کردند ولی تسلیم نشدند. مردم ایران نام فرزندان خود را، فرزندان که بخاطر آزادی و عدالت اجتماعی و رفاه و سعادت توده‌های رنج و کار، در میدان نبرد بر خاک افتادند، هرگز از یاد نخواهند برد.

قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ لکه ننگی بر دفتر جنایات رژیم اسلامی است. مردم ما هرگز چنین روز فاجعه‌بار و مسبین آنرا فراموش نخواهند کرد.

گرامی باد خاطره جانباختگان شهریورماه ۱۳۶۷

سرنگون باد رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی

سازمان کارگران مبارز ایران
حزب کار ایران

یادداشت‌هایی درباره اف.بی.آی

بنابر گزارش‌های منتشر شده در جراید آمریکایی، پلیس فدرال آمریکا مشهور به اف.بی.آی قصد دارد فعالیت‌های خود را ظرف چهار سال آینده در خارج از مرزهای این کشور دوبرابر سازد. این امر بدین معنی است که پلیس فدرال امپریالیسم آمریکا برآن است که شمار ادارات خود را از ۲۳ به ۴۶ اداره - و لابد در ۴۶ کشور مختلف - افزایش دهد.

در توجیه این حرکت کاملاً سیطره‌جویانه امپریالیستی، دولت آمریکا وانمود می‌سازد که این همه فعالیت‌های پلیسی این کشور «به لحاظ افزایش بی‌سابقه تروریسم، شبکه‌های جنایتکاران حرفه‌ای و مقابله با داد و ستد مواد مخدر در سراسر گیتی است که به نوبه خود روی شهروندان آمریکایی تأثیر می‌گذارد».

امپریالیسم آمریکا نظامی است که سرانش از رئیس جمهور گرفته تا اداره اطلاعات و جاسوسی آن CIA و پلیس فدرال FBI خود از بزرگ‌ترین عوامل جنایت متشکل و ارتکاب جرم به شکل سیستماتیک آن، ورود و صدور مواد مخدر (که پرزیدنت بیل کلینتون خود در رأس آن قرار داشته و شرکت مستقیم داشته است)، فروش و ارسال اسلحه قاچاق به دولت‌های ارتجاعی و دسته‌جات ضدانقلابی و تروریسم سازمان‌یافته چه در درون و چه در خارج از مرزهای این کشور، می‌باشد. بنابر این امپریالیسم آمریکا نه در اندیشه جلوگیری از جنایت است و نه در فکر مبارزه با داد و ستد مواد مخدر، بلکه در حقیقت در شرف گسترش بی‌سابقه چتر پلیسی ضربتی خود بر سراسر جهان است.

دولت آمریکا قصد دارد تا قبل از پایان این دهه میلادی شبکه پلیس ضربتی خود را بطور دائمی در سراسر گیتی از جمله در کپنهاک (دانمارک)، دهلی‌نو (هند)، لیما (پرو) و آلماتی (قزاقستان)، مستقر نماید تا بتواند از نزدیک و به شکل مؤثر و فعال‌تر با همکاری رژیم‌های مرتجع محلی چون رژیم ترکیه، رژیم شاه حسین در اردن، رژیم کره جنوبی به شناسایی و رخنه در جنبش‌های مترقی و به اضمحلال کشیدن آنها از یک سو و نیز به شکار انقلابیون و نابودسازی آنان و حتی برپایی دادگاه‌های قلابی و محاکمه «قاچاق‌چیان» و «بمب‌گذاران» در داخل آمریکا، از سوی دیگر، مبادرت ورزد.

رئیس پلیس فدرال آمریکا به نام لویس جی فریج (LOUIS J FREEH) در گزارش خود به کنگره آمریکا اظهار می‌دارد که در حال حاضر دوایر اف.بی.آی در خارج از این کشور با بار کاری فراوان که ناشی از مسئولیت داشتن در قبال مناطق فعالیت وسیع می‌باشد، روبرو شده‌اند و لذا تا پایان سال جاری چهار اداره جدید این سازمان پلیسی ضدبشری در سه گوشه آسیا یعنی در شهرهای پکن (چین)، اسلام‌آباد (پاکستان) و

تل‌آویو (اسرائیل)، گشایش خواهد یافت. تل‌آویو و اسرائیل که جای خود دارند، شهرهای اسلام‌آباد و پشاور در پاکستان نیز که از سالیان قبل از مراکز مهم جاسوسی سازمان CIA در شرق آسیا بوده است. اما این که اف.بی.آی بزودی در پکن نیز اداره جدید خود را تأسیس کرده و فعالیت‌های خود را آغاز می‌نماید را باید به رویزیونیست‌های چینی تبریک گفت! بودجه‌ای که برای این امر گسترش پلیس فدرال در خارج از آمریکا اختصاص داده‌اند تا پایان سال ۲۰۰۰ نزدیک به یکصد میلیون مارک آلمان تخمین زده می‌شود. این رقم معادل دوبرابر حقوق دیپلمات‌های ارشد وزارت امور خارجه امپریالیسم آمریکا است. لیکن تاریخ مبارزات خلق‌های جهان حتی در همین دوران پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه مبارزات انقلابی خلق‌های چین، کره، ویتنام، کوبا، ایران و فلسطین نشان داده‌اند که هرچند امپریالیست‌ها و مرتجعین به لحاظ امکانات فنی و بوروکراتیک می‌توانند غنی باشند لیکن در برابر مبارزات رهایی‌بخش خلق‌ها و بویژه خلق‌هایی که توسط طبقه کارگر و گردان پیش‌آهنگ آن یعنی حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست رهبری می‌گردند، همانا چون بیرهای کاغذی‌اند. براسی امروز هرکجا فقر هست، هرکجا گرسنگی و بیماری است، هرکجا بیکاری و خودفروشی هست و بالاخره هرکجا جنگ و نابودی است، عاملش نظام سرمایه‌داری و در تارک آن امپریالیسم آمریکا است. این حقیقت را تئوریسین‌های امپریالیسم لمس کرده‌اند لیکن کائوتسکیست‌های جوان از هضم آن عاجزند.

* * * * *

از کمک‌های مالی تان متشکریم

۱-۵- از آلمان ۱۰۰ مارک
گ- از آلمان ۱۰۰ مارک
رفیقی به شکل تبر ۲۰ مارک

درگذشت...

حسن بعدها با ایدئولوژی طبقه کارگر آشنا شد و به صفوف هواداران آن پیوست و در آن جا فعالیت کرد. با تأسیس سازمان ایرانیان دموکرات در خارج از کشور فوراً عضویت این سازمان را پذیرفت و تا لحظه‌ایکه درگذشت مسئول مالی سازمان ایرانیان

دموکرات در مونیخ بود. انتشار مجدد "توفان" را مثبت دانست و با اینکه دستش بسیار تنگ و وقتش ضیق بود، از کمک‌های مادی و معنوی به "توفان" دریغ نداشت و همواره می‌گفت "اگر در اینجا یکی باشد که راست می‌گوید شماها هستید".

"توفان" از وی در مورد فعالیت ناسیونالیست‌های آذری نظر خواست که این اواخر با انتشار نشریه و گردهمایی در پی جدائی آذربایجان ایران هستند. وی که خود رفیقی آذربایجانی بود به ما بفارسی با لهجه شیرین آذری گفت که از وی نیز برای شرکت در مجلس آذربایجانی‌های ناسیونالیست دعوت بعمل آوردند که وی در آنجا حضور یافت و دست رد خود را به سینه آنها زد. وی می‌گفت آذربایجانی ایرانی است و حقوق ملی وی باید در چارچوب ایران دموکراتیک تحقق بیپذیرد....

رفیق حسن پورنقی آذری که نان آور پنج سر عائله بود در واقع قربانی نظام ناعادلانه سرمایه‌داری است که وی را وادار می‌کرد هر روز با کار بیشتر و درآمد کمتر وقت بیشتری صرف کند تا توانائی تامین زندگی خانواده خود را داشته باشد. تا بتواند بهره بانکی کمرشکنی را که متناسب با درآمد کسب و کارش نبود بپردازد. وی بهمه توصیه می‌کرد که بدام کسب و کار مشابه وی نیافتند زیرا آنها را بی خانمان و مقروض خواهد کرد.... وی در این راه مصائب بسیاری را تحمل نمود که صدمات روحی فراوانی بوی زد بطوریکه جسم و جان وی را تکیده کرد. وی که مظهر عشق و محبت بود، خود قربانی نامردمی و تزویر و دورویی شد که از ویژه گیهای دنیای سرمایه‌داری است.

حسن هیچگاه علناً از وضع مالی خود ننالید و با سلیبی صورت خود را سرخ نگه‌میداشت. این دلهره‌های پنهان، این نگرانی‌ها از آینده‌ای که سرنوشتش به رقابت غیر انسانی سرمایه‌دارها بستگی دارد و انسانها را برای کسب پول بیشتر به جان یکدیگر می‌اندازد و به گرگ یکدیگر بدل می‌کند، زمینه ظهور نامنتظره عارضه قلبی را در وی فراهم نمود. در گذشت وی از آسمان نیامد و دلایل زمینی داشت. تا نظام بیرحم سرمایه‌داری برقرار است و قوانین غیر انسانی خود را بر روابط انسانها دیکته می‌کند، مغزها را شستشو می‌دهد و تلاش برای معاش به جنگ مرگ و زندگی بدل میگردد، ما همواره از مرگهای زودرس در نزد انسانهای پر احساس و شاداب، انسانهای مسئول و ساده دل و صمیمی غافلگیر می‌شویم....

در خاتمه مایلیم مراتب همدردی خود را با خانواده وی فرزندان و بستگانش ابراز داریم. (تلخیص نامه رسیده‌ای از خواننده‌ای در شهر مونیخ در آلمان).

رنگ باختگان...

پلورالیستی، "آزادی و دموکراسی ناب" باشد آراسته است. این روشنفکران در توبه‌نامه‌های خود از "اصول‌گرایان دیروز"، از "صاحبان حقیقت مطلق" نام می‌برند که انسانها را از خود بیگانه کرده و مسخ می‌نمودند و گویا اینک آنها عمرشان پایان رسیده است. آنها هر آنچه در افشاء نظام امپریالیستی بوده است را نظریات مطرود "ایدئولوژیک" جا می‌زنند تا ایدئولوژی سرمایه‌داری را جا بیاندازند. آنچه از قلمشان می‌تراود ایده جدیدی نیست، نشخوار پسمانده نظریات نظریه‌پردازان بورژوازی است که بارها و بارها آنها را گفته و نوشته‌اند. یکی از این توبه‌کاران که انشاءنویسی را برای خودنمایی روشنفکری بسیار تمرین نموده است اخیراً در یکی از نشریات هفتگی خارج از کشور نوشته است: "در جنگ با خود، شیفتگی تو را تا بانجا می‌کشد که در سیستم بلعیده شوی، با نفی فرهنگ قومی و ملی، با نفی همه مناسبات پیشینیان در امور زندگی، از خود، بیخود و بیگانه گردی، زیرا فرهنگ و تمدن پیشینیان یا ثمر اندیشه کفر و الحاد است، یا ساخته ذهن زورمداران و طبقات استثمارگر." با این کلمات موزیانه به خواننده اقیانوس می‌کند که دست تائید بر سر هر آنچه بگذارد که تا با امروز بمنزله تاریخ تحریف شده طبقات زورمند و مسلط مورد تردید قرار می‌گرفت. این روشنفکر تفکر جزمی و ضد علمی مذهبی را که حتی بنا بروایتهای فراوان بخش لاینفک فرهنگ مردم و تاریخ ماست با نظریه علمی مارکسیسم در یک ردیف قرار می‌دهد تا عملاً مارکسیسم را نفی کند. این روشنفکر که خود را در کنار سایر دانشمندان، هنرمندان قرار می‌دهد و داعیه رهبری مبارزات مردم را در سر می‌پروراند، مدعی است: "مخالفت با گرایشات ایدئولوژیکی باید در دستور کار قرار گیرد تا با دموکراسی سازگار نیستند و آمادگی کامل دارند تا توتالیترایسم را با جهان‌گرایی ترکیب کنند. مخالفت با گرایشاتی ضروریست که مخالف حکومت غیر ایدئولوژیک، پلورالیسم سیاسی، دموکراسی چند حزبی و حاکمیت دموکراتیک پارلمانتاریستی هستند." این عده امروز از "آزادیهای مدنی" سخن می‌رانند و آنرا پرچم خود ساخته‌اند. واژه هواداران آزادیهای مدنی البسه نوینی است، "مد" جدیدی است که روشنفکر نان به نرخ روز خور استفاده می‌کند زیرا نمی‌خواهد در چشم و همچشمی از بقیه توبه‌کاران عقب بیافتد. حال آنکه امروز جوامع انسانی باید بسیار از دستاوردهای دوران روشنگری به پیشتر روند و برافتادن بهره‌کشی انسان از انسان، بر افتادن استعمار قدیم و نوین را طلب کنند. امروز روشنفکران انقلابی باید از آن آزادیها و حقوق مدنی دفاع کنند که صوری و بر روی کاغذ نباشد و حق کار را با تضمین

اشتغال به کار برسمیت بشناسد. این موارد مضمونهای واقعی دفاع از حقوق بشر است. اگر می‌خواهیم حقه‌باز نباشیم باید برای رفع ستم ملی و طبقاتی مبارزه کنیم در غیر این صورت آب به آسیاب سرمایه‌داری و نظم کنونی جهان می‌ریزم و علیرغم این همه واقعیاتی که از مظالم سرمایه‌داری هر روز و هر شب می‌بینیم باز مبلغ ایدئولوژی سرمایه‌داری هستیم و با جمله پردازی و کلمات صد تا یک غاز در چشم مردم خاک می‌پاشیم. این روشنفکران توبه‌کار مسلماً این تضادهای دوران سرمایه‌داری را می‌بینند ولی نمی‌خواهند به تجزیه و تحلیل علمی آن مبادرت ورزند زیرا در آنصورت مجبور می‌شوند به مواضع کمونیستها نزدیک شوند و اذعان کنند که دموکراسی پارلمانی، دموکراسی برای پولدارها، دموکراسی برای کسانی است که وسایل ارتباط جمعی را در انحصار خود درآورده و افکار عمومی می‌سازند و این اعتراف با "مد" روز نمی‌خواند و در جهت حرکت آب نیست تا روشنفکر سرخورده و مایوس را در مرکز ستایش بورژوازی قرار دهد. روشنفکر سرخورده امروز برای ارضاء وجدان خود که چرا به این رنگ تن داده است و از مواضع قبلی خویش بریده است بدنبال توجیه تئوریک می‌گردد. و در این راه لیبرالیسم بورژوازی را که دیگر ماهیتش چون خورشید روشن است به یاری می‌گیرد. عمر این بندبازها تا برآمد آبی طبقه‌کارگر است.

یادداشت‌های زندان...

نشریه می‌خواندم. گفت: می‌خوای بگم خودت کی هستی؟

..... خودت بگو واست بهتره. با شنیدن نام مستعار خودم همه چیز برابم روشن شد ولی در مورد من چیز زیادی نمی‌دانست. یکی دوهفته‌ای باهم همکاری می‌کردیم. گفت: حالا بشین و بنویس! صندلی را جلو کشید و مرا نشانده و بعد فرم‌هایی را با یک خودکار در مقابلم گذاشت. من میرم و چند دقیقه دیگر برمی‌گردم، همه چیز را بنویس. رفت و من فرم‌ها را پرکردم. ولی بازهم همان داستان قدیمی و بعد نشستم و راجع به فکر کردم. او را زیاد نمی‌شناختم. مطالب چندانی را در مورد او نمی‌دانستم. در طی ۱۰ الی ۱۵ روز ۵ یا ۶ مرتبه او را دیده بودم. در رابطه با کار تبلیغاتی همکاری مختصری داشتیم. همین و بس.

یک دفعه انگار شوک قوی‌ای به من وارد شده باشد. او اسم مستعار مرا نمی‌دانست، چه برسد به اسم واقعی من. در آن مدت کوتاه من با اسم دیگری، نامی عاریه‌ای فقط برای چند روز، به او معرفی شده بودم. پس بازجو نام مستعار مرا از کجا می‌دانست؟ سعی کردم خود را از حالت گیجی خارج سازم و به خود

مسلط شوم. لو رفته‌ام، ولی تا چه حد؟ دیگر داستان قدیمی کارآیی خود را از دست داده بود. وظیفه خود را برای از زیر ضرب خارج کردن سازمان انجام داده بود ولی اگر کسی یا بخشی از سازمان...؟ فکری که از ابتدا چون شبحی در ذهنم جای پیدا کرده بود، هم اکنون خود را به وضوح نمایان کرد. اگر کسی اهمال کرده باشد؟ پس نباید چیزی را بپذیریم. این هم به نفع خودم است و هم به نفع دیگران و سازمان. هرچه بیشتر بپذیریم، جرمم بیشتر و اطلاعات بازجو نیز نسبت به سازمان بیشتر می‌شود. فقط مطالبی را می‌پذیریم که بازجو اطلاع دارد و آن هم فقط در مورد خودم. تصمیمم را گرفتم و آن را تا اعماق روح و جسمم فرستادم. آن را به یک ایمان تبدیل کردم. ولی بازجو چه چیز می‌داند؟ چگونه باید پی‌بیرم؟ تنها با سکوت. ولی اگر نتوانستم، اگر طاقت نیاوردم، آن وقت سرنوشت را نزدیک می‌کنم. خود سرنوشت‌ام را تعیین می‌کنم. این کار برخلاف اعتقاداتم بود. نمی‌بایست این کار را انجام داد. ما برای پایداری انسانیت مبارزه می‌کنیم. ولی به عنوان آخرین راه مجبورم به این کار تن دردهم، با تمام زشتی‌اش.

خوب، فکرها تو کردی؟ بازجو افکارم را پاره کرد و در مقابلم ایستاد. ورقه‌های بازجویی را از مقابلم برداشت و در سکوت آنها را خواند. همچون فبری که رهایش کرده باشد، از جا کنده شد و بسویم حمله کرد. با چوبی به شکم، پا، کمر و سرم می‌زد. فحش و ناسزا می‌گفت. بعد از این که خسته شد و من نیز در گوشه‌ای جمع شده بودم، بالای سرم ایستاد. چرا با خودت لج می‌کنی؟ می‌خوای را بیاورم؟ نامی جدید و ضربه‌ای جدید و سخت بر روحم و خوشحالی از این که نظرم صحیح بوده و می‌توانم با سکوت اطلاعات بازجو را بفهمم. رفت و لحظه‌ای بعد با برگشت. دیگر نای بلند شدن نداشتم ولی با ورود از جا بلند شدم. مقابلم ایستاد. بازجو گفت: یک مقدار این را نصیحت کن. شروع به حرف زدن کرد. صدایی آشنا ولی نامیمون. صدای هم‌رزمی که خیانت کرده بود. کسی که سنگر به دشمن داده و حالا در سعی و کوشش دشمن برای غلبه بر سنگرهای دیگر شرکت جسته است. خیانت باتلاقی است که رذالت بدنبال رذالت، به همراه دارد. تمام وجودم بر از کینه شد. به نظرم او کیف‌تر از بازجو بود، زیرا بازجو دشمن بود و او خیانت‌پیشه‌ای رذل. نباید این وقاحت را بی‌پاسخ گذاشت. می‌بایست همین جا جوابش را داد. و در آن لحظه چنین می‌اندیشیدم.

با شرمندگی و با حالتی که گویی با تمام وجود حاضر نیست حرف بزند، گفت: همه چیز را بگو. همه لو رفته‌اند و دستگیر شدند. در آن لحظه متوجه نشدم که ادامه دارد

دلیل اشتها...

بی توجهی و بی تفاوتی از تعقیب مجرمین سرباز زند و بقول معروف قضیه را ماستمالی کند. سازمانهای جاسوسی آمریکا که از نفوذ قسابل توجهی در دستگاههای سازمان امنیت آلمان برخوردارند فوراً با انتشار اطلاعات خود و نشان دادن مخفیگاه تروریستها به پلیس آلمان موجب دستگیری آنها شده و دست دولت آلمان را در پوست گردو گذارده و برنامه آنها را در کتمان حقیقت و همدستی با رژیم جمهوری اسلامی را بر هم زدند.

متعاقب آن دولت آلمان ناگزیر شد که قاتلین و رهبر عملیات که یک تروریست تعلیم دیده ایرانی بنام "دارابی" بود دستگیر کند. از آن تاریخ اختلاف میان قوه قضائیه و مجریه آلمان از طرفی و دولت آلمان و آمریکا از طرف دیگر بروز کرده است که بسادگی قابل حل نیست. در همین رابطه بود که دادستان آلمان قرار جلب رئیس سازمان امنیت رژیم جمهوری اسلامی آقای فلاحیان را صادر کرد.

دولت آلمان که روابط اقتصادی و سیاسی تنگاتنگی با دولت ایران دارد تلاش می‌ورزد که دادگاه "میکونوس" را بدون به میان کشیدن پای دولت ایران خاتمه دهد و چنین جلوه دهد که مثنی تروریست لبنانی رهبران کردهای ایران را ترور کرده‌اند و شرکت دولت ایران در این ترور به علت فقدان دلایل کافی قابل اثبات نیست. آقای "اشمیت باوئر" هماهنگ کننده امور امنیتی آلمان با رضایت دولت آلمان تلاش می‌کند که تا آنجا که ممکن است پای دولت ایران را از این ماجرا دور نگاه دارد تا مناسبات سیاسی و اقتصادی دولت آلمان با ایران خلدشه‌دار نشود. بنظر می‌آید که دولت ایران بر این نظریه بسیار پای می‌نهد و دولت آلمان را تحت فشار قرار می‌دهد. دولت آمریکا که از این سیاست دولت آلمان اطلاع دارد و با آن بهیچوجه موافق نیست هر چند صباحی با انتشار اسناد و مدارک خود مانع می‌شود که دولت آلمان با تحت فشار گذاردن قوه قضائیه خود قادر شود آرزوهای دولت ایران را برآورده کند.

اختلافات دولت آلمان و بویژه اروپا و آمریکا را باید در کادر تضاد امپریالیستها مورد ارزیابی قرار داد. آمریکا با چنگ انداختن به عراق، با تسلط بر کویت و عربستان سعودی و امارات متحده عربی در واقع شریان نفت جهان را در خلیج فارس بطور عمده در دست دارد. اگر آمریکا موفق شود کشورهای ایران و لیبی را نیز بزرگ سلطه خود بکشد آنوقت قادر خواهد بود شریان اقتصادی ممالک اروپا و ژاپن را در اختیار خود بگیرد و آنها را کنترل کند. اروپائی‌ها و ژاپن همراه با استرالیا و کانادا بشدت مخالف این سیاست آمریکا هستند و

برای مبارزه با این سیاست تلاش می‌کنند ممالک نفت خیزی را که در جبهه مخالف آمریکا هستند صرفنظر از اینکه چه جانورانی در آنجا حکومت می‌کنند، ولی به برکت این مخالفت قادرند احتیاجات نفتی اروپا و آنها را بطور عمده برآورده کنند مورد حمایت قرار دهند. قوانینی مجازاتی که اخیراً در کنگره آمریکا علیه ایران و برای تحریم اقتصادی آن به تصویب رسیده و شامل کلیه شرکتها می‌شود که بیش از ۴۰ میلیون دلار در ایران سرمایه گذاری کنند مورد خشم سایر ممالک امپریالیستی است زیرا آنها در این قانون دخالت آمریکا در امور داخلی خود را می‌بینند و تصویب آنرا مغایر اصول آزاد بازرگانی جهانی می‌دانند و معتقدند که آمریکا قصد دارد با فشار و ارباب، نظمی را که این امپریالیسم تدوین کرده است به همه تحمیل نماید. در یک کلام سخن بر سر سرکردگی امپریالیسم آمریکا در نظم نوین جهانی است. این اختلافات در تمام عرصه‌ها تاکنون بروز کرده است و می‌کند. امپریالیسم آمریکا سعی می‌کند هر سانحه‌ای را که در جهان اتفاق می‌افتد بی پای ترور جمهوری اسلامی بنویسد تا با ساختن افکار عمومی زمینه تجاوز نظامی ایران را فراهم کند. سایر امپریالیستها که می‌دانند که آمریکا نه دلش برای نقض حقوق بشر در ایران می‌سوزد و نه از حکومت بنیادگرایان اسلامی ناراحت است و نه طرفدار آزادی و دموکراسی است و فقط منافع اقتصادی و سیاسی خود را در نظر دارد تلاش می‌ورزند به بهانه "گفتگوهای انتقادی" با رژیم ایران هم افکار عمومی را در حمایت از رژیم تروریست جمهوری اسلامی فریب دهند و هم در مقابل تحریکات آمریکا برای همکاری با رژیم ایران دلیلی عوام پسند ارائه دهند. شهادت "ابوالحسن بنی صدر" رئیس جمهور اسلامی اسبق ایران را در دادگاه "میکونوس" باید در این رابطه مورد ارزیابی قرار داد. آنچه آقای "بنی صدر" فاش ساخته اساساً امر پنهانی نیست و همه از آن مطلعند. اینکه رفسنجانی بمتابه رئیس جمهور و خامنه‌ای بمنزله رهبر شیعیان جهان باید ترور افراد را تایید کنند و دستور قتل را صادر نمایند بر کسی پوشیده نیست. زیرا بدون دستور اکید شورای امنیت ملی در ایران که افراد نامبرده عضو آن هستند قابل تصور نیست که رئیس سازمان امنیت ایران آقای "فلاحی" سرخود به ترور دهها مخالف رژیم ایران در خسارچ بپردازد و از حمایت وزارت امورخارجیه، امکانات گسترده مالی و تعلیماتی برخوردار نباشد. چنین اقداماتی به سازمان احتیاج دارد و نمی‌تواند کار افراد منفرد باشد. از این گذشته از نظر نوع ترور و تکنیک آن روشن است که باید پای یک دولت خارجی در میان باشد. دول اروپائی از

اگریش و سوئیس بی طرف گرفته تا فرانسه و آلمان با طرف می‌خواهند بهر وسیله که شده مانع شوند تا پای جمهوری اسلامی بمیان آید. آمریکا نیز که نقطه ضعفی پیدا کرده است نمی‌خواهد بسادگی از آن بگذرد و می‌خواهد آلمان را تحت فشار قرار دهد تا اینکه دولت آلمان یا به صراحت از رژیم تروریستی جمهوری اسلامی دفاع کند و یا به جبهه امپریالیسم آمریکا بپیوندد. سر و صدا در مورد آقای "ابوالحسن بنی صدر" رئیس جمهور معزول ایران و آنهم بیشتر از جانب آمریکا و اسرائیل، در کادر مخالفت آنها با اروپا و سایر امپریالیستها صورت می‌گیرد. حرفهای آقای "بنی صدر" امر نوئی نیست. حقایقی است که بر همه ممالک روشن بوده است. ممالکی که خود تروریستهای جمهوری اسلامی را فراری داده‌اند چگونه می‌توانند از این عاملین ارتکاب قتل در برلین بی‌خبر باشند. امپریالیسم فرانسه در این عرصه پیشقدمتر از آلمان بوده است. لیکن همین سخنان که در چند سال پیش بازتاب جهانی نمی‌یافت در پرتو تضاد امپریالیستها ارزش دیگری پیدا کرده است. آمریکاها با تبلیغ نظریات "بنی صدر" که مسلماً به ضرر جمهوری اسلامی است موافقت و سایر امپریالیستها و جمهوری اسلامی از آن بشدت ناراحتند. عکس‌العمل عصبی رژیم ایران در مقابل شهادت آقای بنی صدر در دادگاه نشانه این است که تیر "بنی صدر" به جای حساس رژیم نشسته است. مردم جهان با توجه به وقایعی که می‌گذرد می‌بینند که امپریالیستها تا چه حد در باره احترام به حقوق بشر دروغ می‌گویند. آنچه برای آنها مهم است منافع سیاسی و اقتصادی آنها است و آنچه برای آنها کمترین اهمیت را دارد جان انسانها، استقلال ملتها و مبارزه آنها برای تحقق حقوق بشر و آزادی و دموکراسی است. آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در دست امپریالیستها ابزار سیاسی برای سلطه بر جهان است و بس. زحمتکشان جهان باید برای تسهیل امر رهائی خود از این تضادها حداکثر استفاده را بکنند و از آن برای افشای امپریالیستها سود جویند. خلق ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. شهادت آقای "ابوالحسن بنی صدر" را نیز باید در این پرتو مورد نظر قرار داد و آنرا وسیله‌ای کرد تا چهره جنایتکار جمهوری اسلامی و همدستان امپریالیستش که همگی سرمایه‌داری‌های دموکراتیک و هوادار حقوق بشرند، افشای شوند. هرگونه افشای دیگری افشایگری نیمیند و ایجاد توهم نسبت به انسداد دوستی امپریالیستها و سرمایه‌داری است.



زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری

یادداشت‌های زندان اوین (بخش هفتم)

کناره یک رودخانه کوچک شروع می‌شود و تپه‌ای را بالا می‌رود و تمامی پهنه تپه را می‌پوشاند. همچون دژی بر شهر مسلط می‌شود و با چشم‌های پیدا و ناپیدای خود تهران و ایران را زیر دید خود می‌گیرد. با دیوارهای خود و سیم خاردار و برجک‌های دیدبانی دنیایی زشت و زیبا در درون خود می‌سازد؛ دنیایی مملو از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و دنیایی سرشار از زیبایی خیره‌کننده عشق به آزادی و زندگی. مرگ و زندگی دو قطب متضاد در درون زندان اوین هستند.

از زیر چشم‌بند نگاهی به اطراف می‌اندازم. دیگر آموخته‌ام که با نیم‌نگاهی موقعیت پیرامونم را متوجه شوم. ساختمان‌هایی چندطبقه در اطراف و روبرویم هستند که بعدها دانستم که ساختمان‌های اداری اوین ادامه در صفحه ۴

به آنها که سوراخ دعا را گم کرده‌اند

تاریخ هر ملتی سرشار از فرودها و فرازهاست، مسخره خواهد بود که نسلی فقط آن بخشی از تاریخ خود را قبول داشته باشد که دوران افتخارات وی را در بر می‌گیرد. چنین تاریخی برای آموزش نسلها نیست و به تبادل تجربه تاریخی بین آنها یاری نمیرساند. اشتباهات گذشته بارها تکرار می‌شود چون این برش تاریخی مانع از جریان بی پایان آموزش از گردش تاریخ و جمع‌بندی از تجربه آنست. آنگاه معصومین امروزی خود به قاتلین فردا و محکومین پس فردا تبدیل می‌گردند بدون آنکه توجه کنند که در مدارس، خانه و اجتماع، از طریق رسانه‌های گروهی غیرواقعیات را به خورد آنها داده‌اند. آنکس که امروز از تاریخ گذشته‌اش فرار می‌کند زمینه باز سازی دیو هولناک نازیسم را در کشورش فراهم می‌آورد. نازی‌ها در آلمان از این تحریک احساسات مردم به خوبی استفاده می‌کنند بطوری که تقریباً هیچکس حاضر نیست مسئولیت نسلهای قبل را در خطاهایی که کرده‌اند بعهده گیرد.

ادامه در صفحه ۳

به سوی زندان اوین، زندان اسرارآمیز شاه حرکت کردیم. بدون این که بدانم چه سرنوشتی انتظارم را می‌کشد، به این دنیای مخوف و محصور می‌رفتم. حتی انقلاب بهمین ۵۷ نیز اسرار این سیاهچال ترسناک را روشن نکرد، زیرا رهبران ارتجاع اسلامی نیز به آن نیازمند بودند. نام اوین با نام جلادش عجین شده بود. جلاد اوین فردی است بیمار با چشمانی که به کاسه خون می‌ماند و صورتش زشت و دهشتناک و ظاهرش حتی در نگاه اول به بیماران روانی می‌ماند و رفتار و شخصیتش تنها به کار حکومت خونخوار ملایان می‌آید.

وارد اوین می‌شویم؛ از دو در بزرگ عبور می‌کنیم. حالا در اوین هستیم. اوین منطقه خوش آب و هوایی است در دامنه کوه‌های شمال غربی تهران و زندان اوین از

وقتی با نازیها برخورد می‌کنید و با آنها و یا با قربانیان تبلیغات آنها بحث می‌نمائید همواره با دو سه نوع استدلال عوامفریبانه روبرو می‌شوید که در درجه اول باید برای رد آنها بدنبال دلیل منطقی بگردید.

استدلال نخست آنها این است که این نسل گذشته بوده است که با هیتلر همکاری کرده و این هیچ ربطی به نسل جدید ندارد. آنها اضافه می‌کنند که نسل جدید در اکثریت قریب به اتفاق خود حتی بعد از خاتمه جنگ بدنی آمده است. آنها از این اصل درست تقدم و تاخر تاریخی به این جا میرسند که چرا ما باید خسارت دوران هیتلر را بپردازیم و یا خفت دوران سیاست حاکم آنها را به گردن بگیریم. نسل ما گناهکار نیست. ما نسل بیگناهانیم که جنایات گذشتگان را که صد بار کفن پوسانده‌اند به کول می‌کشیم. عده زیادی مسلماً این ناراحتی را از روی کمال خلوص نیت بیان می‌کنند. لیکن در پس این تبلیغ عمومی این حيله پنهان است تا از این طریق به بحث جنایات هیتلر خاتمه داده شود و نسل امروز آلمان با روحیه ملی‌گرایی جدیدی پرورش یابد و تابع جو عمومی ضد نازی در جهان نگردد.

روشنفکر چنانچه فکر و قلمش را در خدمت منافع زحمتکشان قرار ندهد و برای استقرار جامعه بدون طبقه و عاری از استثمار انسان از انسان مبارزه نکند به طبقات استثمارگر نظیر بورژوازی و خرده بورژوازی خدمت میکند و قلم، تفکر و زبانش در خدمت آنهاست. بسیاری از روشنفکران بدلیل داشتن روحیه خرده بورژوازی که تسلیم قدرت است و همواره بدنبال قدرت عددی می‌رود و تا همراه با جریان آب، خودی نشان دهد، با بروز مشکلات برای جنبش و یا شکست آن به مظاهر بارز یاس و سرخوردگی بدل می‌گردند. اگر هستند روشنفکرانی که خانه نشین شده و زانوی غم بغل می‌گیرند دیگرانی نیز یافت می‌شوند که می‌روند تا از گذشته خود استغفار کنند و باز بدنبال قدرتمندان جدید براه بیفتند. روشنفکر بورژوا می‌خواهد خودش همواره در مرکز توجه قرار گیرد. "من" وی برای وی بسیار مهم است و آزادی فردی وی نباید خدشه دار شود. این روشنفکران قلمهای خود را در خدمت نظریاتی بکار می‌گیرند که توجیه گر نظام بهره‌کشی از انسانهاست. اگر صدها مثال و آنهم بطور مستمر رو شود که سرمایه داری ماهیتا هوادار آزادی و دموکراسی نیست، بلکه آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در دست سرمایه داری ابزار برای توسعه‌طلبی و عوامفریبی است شما یک نفر از این شاغلین کار فکری را پیدا نمی‌کنید که باین مسئله برخورد کند آنها را بشکافد و برای مردم توضیح دهد که چرا سرمایه داری برای آسایش انسانها تره هم خورد نمی‌کند؟ آیا این اشتباه ادامه در صفحه ۳

TOUFAN

توفان

Nr.23 OKT. 96

رنگ باختگان

سختی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رستار شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود یابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر